



توهم اراده آگاهانه/ اراده صرفا یک تجربه نیست بلکه یک نیرو است

اراده صرفا یک تجربه نیست بلکه یک نیرو هم هست. بدین دلیل، به این فکر می افتم که تجربه اراده آگاهانه، ادراک مستقیم نیروی اراده است.

اراده صرفا یک تجربه نیست بلکه یک نیرو هم هست. بدین دلیل، به این فکر می افتم که تجربه اراده آگاهانه، ادراک مستقیم نیروی اراده است.

به گزارش خبرنگار مهر، متن زیر مقاله ای با عنوان توهم اراده آگاهانه [۱] گزیده ای از مقاله دانیل.ام.وگنر است که توسط سید مهدی دزفولی ترجمه شده است.

مساله اراده آزاد از مسائل کلیدی و مهم در اندیشه بشری بوده و هست که قدمت آن شاید به هزاران سال قبل باز گردد. این که اساسا انسان آزاد است یا غیرمختار و چگونه میتوان اثبات نمود که مختار میباشیم یا خیر، از جمله جنجالی ترین بحث ها در همیشه تاریخ حیات انسان بوده است. دانیل وگنر Daniel Wegner روانشناس و استاد دانشگاه هاروارد یکی از پیشگامان مطالعه مدرن اراده است و تا به حال مقالات و تالیفات زیادی را نیز در این باره انجام داده است. در یکی از مقالاتی که توسط وی در سال ۲۰۰۴ منتشر شد به این مساله از نگاه خود پرداخته بود و بخشی از مقاله وی نیز در شماره اول و دوم دوره جدید نشریه ارغنون در سال ۱۳۹۳ نیز به چاپ رسیده بود که بخش های مهمی از آن مقاله از نظر شما می گذرد.

اراده چیست؟

اراده، قابل تجربه حسی و اندازه گیری آزمایشگاهی نیست؛ بلکه تنها آثار آن قابل مشاهده است.

سالیان دراز، چنین می پنداشتیم که اراده همان تلاش و همان کوشش فوق العاده ای است که در بعضی لحظه های دشوار آگاهانه از خود نشان می دهیم.

وگنر و اراده آزاد

وگنر در مقاله خود تلاش دارد با آزمایش های مختلف و بیان های متفاوت روانشناسی مساله اختیار را بررسی کند و به این سوال مهم و کلیدی پاسخ داد که چرا انسان میتواند مختار باشد یا نباشد؟

فهم اراده آگاهانه به یکی از دو طریق زیر است. به طور معمول اراده آگاهانه را به مثابه چیزی در نظر میگیریم که وقتی کنشی انجام می دهیم آن را تجربه می کنیم. به نظر می رسد اعمال ارادی اند یا غیر ارادی و این احساس اختیاری بودن با انجام عملی به صورت هدفمند نشانه اراده آگاهانه است. همچنین سخن گفتن از اراده آگاهانه به مثابه نیرویی از ذهن - اصطلاحی برای ارتباط علی میان اذهان و کنش های ما - معمول است. می توان فرض کرد که تجربه اراده کردن آگاهانه یک کنش و علت این کنش از سوی ذهن آگاه فرد، یک چیز واحدند. با وجود این، همانگونه که روشن می شود، آن دو کاملا با هم فرق دارند و تمایل به خلط منبع آنها، منبع توهم اراده آگاهانه است. لذا در ابتدا، باید به هر کدام به نوبت نگاهی افکنیم، نخست اراده را به عنوان یک تجربه بررسی کنیم و سپس آن را به مثابه یک نیروی علی در نظر بگیریم.

تجربه اراده آگاهانه

اراده احساس می شود. دیوید هیوم به اندازه کافی به خاطر این نظرش اثرگذار بوده است که اراده چیزی نیست مگر تاثرات درونی که احساس می کنیم و ما زمانی از آن آگاهییم که دانسته موجب حرکت جدیدی در بدنمان، یا دریافت جدیدی در ذهنمان شویم.

این تعریف تجربه فرد را در مرکز مفهوم [اراده] قرار میدهد، یعنی اراده، علل یا نیروها یا محرک هایی در یک فرد نیست، بلکه احساس آگاهانه شخصی از این قبیل ایجاد کننده ها، اعمال نیروها یا به حرکت در آوردن ها است.

تعریف هیوم به این دلیل معنادار است که رخداد این تجربه آگاهانه برای هر فرد، باید باشد، تا او بتواند ادعا کند عملی را که انجام داده، آگاهانه اراده کرده است.

بدون تجربه اراده کردن، نمی توان اعمال را ارادی دانست، حتی کنش هایی که از بیرون کاملاً اختیاری به نظر می رسند، نبات، برنامه ها و سایر افکار را می توان تجربه کرد، اما اگر فرد بگوید عملی را که انجام داده، اراده نکرده است آن عمل ارادی نیست. برای مثال، اگر فردی برنامه ریزی کند که دوش بگیرد و بگوید قصد دارد چنین کند و سپس زیر آب برود و ۱۵ دقیقه خود را بشوید و بیرون بیاید و گزارش دهد که دوش گرفته است (اما هنوز هم می گوید این احساس را ندارد که آگاهانه اراده دوش گرفتن داشته است) اعتراض ما به چه کسی است؟ اراده کردن آگاهانه یک کنش، نیازمند احساس انجام آن است، نوعی جذابیت درونی که به نحوی اطمینان بخش تأیید میکند فرد آن کنش را انجام داده است. اگر این فرد، چنین احساسی را در خصوص دوش گرفتن به دست نیاورد، حتی اگر ما با او در آب رویم تا این موضوع را بررسی کنیم، هیچ راهی وجود ندارد تا بتوانیم به این اطمینان برسیم که آگاهانه دوش گرفتن را اراده کرده است یا نه.

این واقعیت که تجربه های اراده آگاهانه صرفاً با گزارش های فردی تثبیت می شوند (من دوش گرفتم، بله من چنین کردم)، مادامی کاملاً درست است که گزارش های فردی همیشه در تطابق با سایر نشانه های بیرونی این تجربه باشند، اما این انطباق همیشه روی نمیدهد. تجربه اراده کردن که برای رخ دادن ارادی آگاهانه اعمال ضروری است، همیشه همراه با اعمالی نیست که با نشانه های دیگری که اراده شده اند، آشکار شوند.

برای مثال فردی را در نظر بگیرید که مبتلا به سندروم دست بیگانه است، یک اختلال عصبی – روانشناختی که در آن فرد تجربه ای از حرکت دستش دارای ذهن است، بیماران دچار دست بیگانه نوعاً این حس را دارند که یکدستشان به صورت خودکار عمل میکند. آنها فاقد این حس اند که اختیار کنش هایشان را دارند و ممکن است فکر کنند این دست با نیت آگاهانه آنها به جهات مختلف حرکت می کند. این سندروم اغلب با صدمه به بخش میانی لوب فلورنتال سمت مقابل دست مبتلا، همراه است.

بنکر و همکارانش از بیمار دست بیگانه ای سخن می گویند که:

دست چپ او هر چه نزدیکش را می گرفت، لباس هایش را بر میداشت و می کشید و حتی در زمان خوابیدن گلویش را می فشرد این فرد با بازویی بسته می خوابید تا مانع رفتار نامناسب شبانه دستش شود. او هرگز انکار نکرد که دست و بازوی چپش متعلق به اوست، هر چند او به این اندام به گونه ای استناد می کرد که گویا یک هویت مستقل دارد.

حرکات دست بیگانه را باید ارادی یا غیر ارادی دسته بندی کرد؟ از سوی دیگر به نظر می رسد دست بیگانه کارهای نسبتاً پیچیده ای می کند، اعمالی که ما احتمالاً اگر آنها را صرفاً تماشا می کردیم و نمی دانستیم که بیمار بر آنها کنترلی ندارد، اختیاری یا ارادی دسته بندی می کردیم. برای مثال در نمونه ای از یک بیمار دیگر:

در یک لحظه وقتی در حال بازی چکرز [۲] بود، دست چپ حرکتی که خواست او نبود، و او این حرکت را با دست راست تصحیح کرد، هرچند دست چپ، به علت ناکامی بیمار، حرکت غلط را دوباره تکرار کرد. در لحظاتی دیگر، او صفحات کتاب را یکدست ورق می زند در حالی که دست دیگر سعی داشت آن را ببندد. او با دست راست اصلاح می کرد، در حالی که دست چپ ژاکت او را رها نمی کرد، او سعی داشت لباس را با صابون بشوید در حالی که دست چپ سعی داشت صابون را به ظرف برگرداند، و او سعی میکرد تا گنجه را با دست راست باز کند در حالی که دست چپ آن را می بست.

با نگاه به دست بیگانه، این امر کاملاً آزادی است. از سوی دیگر تجربه بیمار از این کنش ها تجربه اراده آگاهانه نیست. آسیب مغزی، تنها عاملی نیست که می تواند تجربه اراده آزاد را ذیل کند. مثلاً عدم اختیاری را که در طی هیپنوتیزم روی می دهد در نظر بگیرید. شاید تنها تأثیر قدرتمند هیپنوتیزم این احساس باشد که کنش هایتان را برای شما رخ می دهند نه اینکه شما آنها را به انجام می رسانید.

برای ایجاد این تجربه، یک هیپنوتیزم کننده ممکن است بگوید: «لطفاً بازوهایتان را روی پهلوهایتان بگذارید. حالا روی احساسات خود در بازویتان تمرکز کنید. چیزی که احساس خواهید کرد این است که بازوی شما در حال سنگین شدن است. حس می کنید گویی یک وزنه بزرگ آن را به زیر می کشد، به سوی زمین. بازوی شما سنگین و بسیار سنگین است. آن قدر سنگین که نمی توانید مقاومت کنید. بازوی شما در حال سقوط و افتادن به سمت زمین

با این روایت، بسیاری از شنوندگان عملاً تجربه خواهند کرد که بازویشان در حال سنگین شدن است و برخی احساس خواهند کرد که بازویشان در حال افتادن است. وقتی از این افراد در این باره سوال می‌کنیم، اغلب می‌گویند که احساس حرکت ارادی بازویشان را نداشته‌اند، بلکه حرکت به پایین بازو را به مثابه چیزی تجربه کرده‌اند که برایشان روی داده است. این حالت برای هرکس در این وضعیت رخ نمی‌دهد، اما با این حال نشان می‌دهد که تجربه اختیار را می‌توان در یک کنش ارادی دست‌کاری کرد.

در موضوع بی‌اختیاری هیپنوتیکی، فرد درباره عملی که بعداً رخ می‌دهد، تصویری کاملاً شفاف و مشخص دارد. مسلماً این تصور فرد، شکلی انتظاری دارد (بازویم خواهد افتاد) تا اینکه به مثابه یک نیت (من بازویم را پایین خواهم آورد) تعبیر شود. بی‌اختیاری هیپنوتیکی نمایانگر نمونه‌ای از فقدان تجربه ارادی است.

نیروی اراده آگاهانه

اراده صرفاً یک تجربه نیست بلکه یک نیرو هم هست. بدین دلیل، به این فکر می‌افتیم که تجربه اراده آگاهانه، ادراک مستقیم نیروی اراده است. مثلاً احساس اینکه فردی به عمد کلوچه نمی‌خورد، به راحتی می‌تواند به مثابه ادراک بلاواسطه ذهن آگاه فردی در نظر گرفته شود که باعث این عمل می‌شود. به نظر می‌رسد نیرویی را در درونمان تجربه می‌کنیم که نمیگذارد کلوچه را بخوریم، اما این نیرو همان تجربه نیست.

وقتی اراده آگاهانه یک نیرو توصیف می‌شود، اشکال متفاوتی به خورد می‌گیرد. اراده می‌تواند پدیده‌ای موقتی باشد تا اعمال افراد را پدید آورد، یا می‌تواند یک ویژگی همیشگی فرد یعنی یک نوعی قدرت درونی باشد. درست همان‌طور که یک ظرف می‌تواند داغ باشد یا یک خودرو می‌تواند ویژگی قرمز بودن را داشته باشد و یک فرد نیز به نظر می‌رسد واجد اراده است، قدرتی که باعث اعمالش می‌شود. این نیرو می‌تواند با ما باشد. این اراده می‌تواند ضعیف یا قوی باشد و لذا می‌تواند برای توضیح چیزهایی نظیر حرکت مقتدرانه یک فرد برای شیرجه زدن در یک استخر شنا یا ضعف فردی دیگری در تکه کردن شکلات بکار رود. مفهوم قدرت اراده یک تبیین شهودی مهم برای رفتار انسان از دوره باستان بوده است و در طول تاریخ روانشناسی اساس اراده بوده است.

سه کارکرد ذهن به طور کلاسیک عبارت بود از: شناخت، عاطفه و اراده.

اراده در این روش سنتی، از یک هویت تبیینی درجه اول برخوردار است. به عبارتی دیگر، چیزهای زیادی را تبیین می‌کند. اما هیچ چیز آن را تبیین نمی‌کند. البته این نگرش به اختیار، مطالعه علمی آن را منتفی می‌سازد و تنها باید آن را ستایش کرد. تلقی اراده به مثابه نیرویی که در فرد باعث کنش او می‌شود، مشابه این تبیین است که گفته شود خدا باعث یک رویداد شده است. این نگاه هرگونه تبیین‌کننده دیگری را مغلوب می‌کند، اما با این حال هنوز هیچ چیزی را به نحوی پیش‌بینانه، تبیین نمی‌کند. درست همان‌طور که نمی‌توانیم بگوییم خدا چه می‌خواهد بکند، نمی‌توانیم پیش‌بینی کنیم اراده احتمالاً چه انجام خواهد داد و چه انجام نخواهد داد.

این تصور که اراده یک نیروی مستقر در فرد است مشکل بیشتری هم دارد. هیوم به این موضوع اشاره می‌کند وقتی که او مشکل بنیادین علیت را گوشزد می‌کند. در اصل او معتقد است علیت یک خاصیت درونی اشیا نیست. مثلاً وقتی که میبینیم یک توپ بولینگ به سرعت در حال حرکت است و به میله چوبی برخورد می‌کند، به نظر می‌رسد که توپ یک نوع نیروی علی خود را در خود دارد.

چرا افراد تجربه ارادی را با یک ساز و کار علی اشتباه می‌گیرند؟ چرا اراده پدیداری به این راحتی از این همه موعظه دانشمندان در مورد ساز و کارهای در بر گیرنده کنش انسانی پیشی می‌گیرد؟ به مثاله یک قاعده وقتی افراد به شهودی دست می‌یابند، به سرعت فریفته آن می‌شوند به طوری که مرتباً پشت آن می‌ایستند و انبوهی از اطلاعات را که به لحاظ فنی درست است رها می‌کنند، دلیل آن تناسب‌های شهودی است. این تناسب‌ها بخشی از یک نقشه بزرگ‌تر از امور است که باعث می‌شود به سادگی نتوان از آنها دست کشید.

مکانیسم‌ها و ذهن

ما دانسته‌های بسیاری درباره عوامل، اهداف، علایق و نیت داریم و این مفاهیم را در هر زمان استفاده می‌کنیم. با این

حال مفاهیم فقط برای درک دامنه محدودی از تجارب ما مفیدند. مثلاً حرکات عقربه های ساعت و قطرات باران و قطارهای برقی را می توان بر اساس روابط علی ای درک کرد که هیچ نوع اراده یا آگاهی ای ندارند. آنها مکانیسم ها هستند. بسط مفهوم عامل علی به این مقوله ها (بدین معنا که این چیزها توان ایجاد کردن رفتارشان را دارند) با روابط علی فیزیکی ای که ما در اطرافمان درک می کنیم خیلی خوب جور در نمی آید.

هر یک از ما به دلیل استفاده از این دو شیوه بسیار متفاوت اندیشیدن و تبیین رویدادها (یکی شیوه فیزیکی، مکانیکی و دیگری شیوه ذهنی روانشناختی) کاملاً خرسندیم. در سیستم های تبیین مکانیکی افراد در برابر پرسش های علیت، نسخه های شهودی فیزیک را به کار می برد و لذا علت ها و معلول ها را در جهان به عنوان رویدادها در نظر می گیرند. به همین نحو افراد در سیستم های تبیین ذهنی برای تبیین کنش ها از نظریه های ضمنی روانشناختی برای پرسش های علیت استفاده می کنند. در شیوه مکانیکی اندیشیدن، تمام تجملات روان شناسانه بی فایده اند، مثلاً یک سیستم فیزیکی مانند ساعت، قصد نگهداشتن زمان یا تجربه کردن چنین کاری را ندارد. اما جوهر سیستم تبیین ذهنی وجود افکار و احساسات مرتبط با کنش است. در این سیستم اشیا و رویدادهای علیت فیزیکی اصولاً مهم نیستند، فرد می تواند مثلاً تجربه ای از در اختیار داشتن مرگ یک دشمن و احساس گناه بعد از آن را داشته باشد حتی اگر ساز و کاری برای رویدادن چنین کاری نباشد.

جبرگرایی و اراده آزاد

کتابی تحت عنوان توهم اختیار آگاهانه مسلماً در چشم خوانندگانی که معتقد به اختیار آزادند حس برانگیختگی را دارد. کاملاً معقول است که به عنوان کتاب نظر افکنیم و فکر کنیم تمام آن درباره جبرگرایی است و به طور کلی عقیده اختیار آزاد در آن چندان جدی گرفته نخواهد شد. البته این خط اندیشه مسلماً یک رهیافت کاملاً جبرگرایانه خواهد بود. لذا به طور کلی در این مورد، بحث ما عملاً درباره تجربه اراده آزاد و آزمایش آن در طی زمانی که افراد آن را احساس می کنند و زمانی است که فاقد این احساس اند. اندیشه خاصی که ما واکاوی کرده ایم این است که تجربه اختیار آزاد را بر اساس فرآیندهای مکانیکی و جبرگرایانه تبیین کنیم.

ظاهراً این نظریه نباید چیز زیادی را در خصوص حل مساله کلاسیک اختیار آزاد و جبرگرایی ارائه کند. تبیین احساس اختیار بر اساس اصول جبرگرایانه چقدر به ما کمک می کند تصمیم بگیریم کدام یک درست است؟ بیشتر فلاسفه و افراد عادی این موضوع را جنگی بین دو نظریه بزرگ می دانند و خواهان تصمیمی هستند که با آن یکی پیروز شود. با این حال، وقتی زمان می گذرد در واقع تصمیمی برای آن به طور کلی اتخاذ نمی شود. انتخاب مرسوم می که ما میان این محدوده ارائه می کنیم در واقع یک انتخاب نیست، بلکه یک دوگانه کاذب است. این کار مثل این است پرسیم: آیا باید برقصیم یا باید اتاق را در زمان پخش موسیقی ترک کنیم؟ وقتی یک قطب این محدوده دوگانه را بر اساس طرف دیگر تبیین کنیم این دو گانگی از بین می رود. با این حال، این موضوع به خوبی یا اوضاع کسی که با نسخه استاندارد این مساله دمخور است جور در نمی آید، لذا باید اصولاً بررسی کنیم این انتخاب متداول چگونه ما را به بیراه می کشاند.

به هر حال بحث درباره مختار یا غیرمختار بودن، بحثی است که وجود داشته و دارد و هر فیلسوف و دانشمندی تلاش دارد از زاویه دید خود به آن پردازد و همچنان این مساله زنده و جدی در علم مورد بحث است.

[۱] گزیده ای از مقاله دانیل.ام.وگنر BEHAVIORAL AND BRAIN SCIENCES، precis of the illusion of conscious will، (۲۰۰۴)

[۲] chekers